



# آینه جاوید

گلگشتی  
در زندگی نامه  
شهید محمد علی رجایی

محمد رضا پیوندی

کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه

به خاطر آوردن نام و یاد شهید رجایی، همواره احساسی پاک و دوست‌داشتنی در دل انسان پدید می‌آورد.

به راستی راز ماندگاری یاد رجایی چیست؟ چرا پس از این همه سال یاران انقلاب و حتی آنان که از انقلاب دل خوشی ندارند از او به خوبی یاد می‌کنند و روح بلند و ملکوتی‌اش را می‌ستایند؟ چه خصوصیتی در این مرد الهی وجود داشت که در میان شهیدان و شاهدان انقلاب همانند ستاره‌ای فروزان می‌درخشد و هنوز هم اگر در هر محفل و مجلسی نامی از او به میان می‌آید، اشک تأثر و تحسّر بر دیدگان جاری می‌شود و گویی هنوز مردم محروم، در حسرت او می‌سوزند و می‌گدازند. رجایی چگونه زیست که پس از شهادت، مردمی که به آمدن او دل بسته بودند با ناباوری رفتنش را با اشک و ناله، عزا گرفتند و نام او در تاریخ امت اسلام جاودانه ماند؟

جد قدرتی بود که رجایی گمنام - و به گفته خودش - کاسه و بشقاب فروش را از کوچه پس کوچه‌های قزوین، بر بلندای مهر و محبت ایران اسلامی و قلّه قلب مسلمانان جهان جاودانه کرد؟

در یک کلام می‌توان گفت: او معلّم بود و مربی. گفتار او رفتارش را تصدیق می‌کرد و رفتارش، گفتارش را مهر تأیید می‌زد. چشمه‌ای بود از پاکی‌ها و بی‌آلایشی‌ها. صداقت و سلامت در آینه رفتارش نمایان بود و گفته‌های صمیمی‌اش چنان بر دل می‌نشست و لحن کلامش چنان گرم بود که قلب‌ها را نشانه می‌رفت و گل باور را بی تأمل بر مزرعه وجود آدمی می‌سکوفاند. در صدایش صداقتی نهفته بود که هرکس بدان گوش می‌سپرد، به دلدار می‌رسید. در عین مهربانی با یاران حق و پابرهنگانی، که بدانان عشق می‌ورزید، در مقابل دشمنان حق ثابت قدم و استوار بود. از گفتن حق دریغی نداشت گرچه به مذاق عده‌ای خوش نیاید.

از وصف او قلم عاجز است و زبان قاصر. پس چه زیبا است که از زندگی‌نامه شناسنامه‌ای این شهید سعید درگذریم و در عوض بر کرائه این دریای فضیلت نشسته، به قدر وسع خویش از رهنمودها و عملکردهای تربیتی‌اش توشه‌ای برگیریم. شاید در این مسیر راز ماندگاری او در قلبها و یادها معلومان شود و در ادامه راهش قدمی برداریم - ان شاء الله.

### چشمه زلال صداقت

در نگاهش صداقت موج می‌زد. او به قدری ساده، صمیمی و بی‌غل و غش بود که حتی بی‌علاقه‌ترین افراد به انقلاب لب به اعتراف گشوده، او را فردی صادق می‌دانستند. چیزی را از مردم پنهان نمی‌کرد. در برخورد با یاران و مسئولان زیردست با شفافیت تمام سخن می‌گفت. اهل مجامله و باندبازی و حزب پرستی نبود و تنها چیزی که برای او مهم بود رضایت خدا و خلق خدا بود. این صداقت در نخستین نطق تلویزیونی که برای معرفی خود به عنوان کاندیدای رئیس جمهوری انجام داد به خوبی جلوه گر بود. او چند بار فرموده بود:

اگر می‌خواهید به من خدمت کنید، گاهگاهی یادم آورید که من همان محمدعلی رجایی فرزند عبدالصمد، اهل قزوینم که قبلاً دوره‌گردی می‌کردم و در آغاز نوجوانی قابلمه و بادیه فروش بودم.

همسرش در این باره می‌گوید:

قبل از ازدواج، ایشان خیلی صادقانه و خالصانه با من برخورد کرد. طوری که خیلی از

خصوصیات خودشان را برای اینکه من آگاهانه انتخاب کنم برای من مطرح کردند. یادم هست، ایشان یکی از خصوصیات خود را عصبانی بودن می دانست ولی بعدها من مشاهده کردم که این مسأله در آن حدی نبود که می گفت و هیچ وقت عصبانیت خود را ظاهر نمی کرد.<sup>۱</sup>

### ساده زیستی



درباره ساده زیستی و قناعت شهید رجایی بسیار گفته و نوشته اند. وارسته مردی بود که هرگز اسیر تمایلات نفسانی نشد. او نه تنها در بعد مادی ساده می زیست، بلکه در ابعاد روحی و معنوی نیز به القاب و نامهای پرطمطراق و دنباله دار علاقه نشان نمی داد. از همین رو دولت خود را «دولت خدمتگزار» می نامید. شهید رجایی اغلب ناهار، شام و صبحانه را در محیط کارش صرف می کرد. همان غذایی را می خورد که دیگران می خوردند

و شاید هم کمتر از آن. دستور داده بود ناهار و شام را غذای ساده کمیته مرکزی که اغلب کمی برنج و مقداری خورشت قبه یا سبزی قرمه بود، آن هم به شکل ساده و خورشت روی برنج، و در یک ظرف بیاورند. هیچ وقت حاضر نبود غذایی جز غذایی که محافظان می خوردند، تناول کند و در راه نیل به این هدف بسیار جدی و مصمم بود.<sup>۲</sup>

برادری در خاطره ای از او می گوید:

از سندیج می آمدیم و... جلسه هیئت دولت بود و بالاترین مقامات کشور... برای شام دو تا قابلمه از طبقه پایین آوردند و گذاشتند در اتاقی که جلسه هیئت دولت بود و همه رفتند. هریک از وزرا و خود آقای رجایی بلند می شوند و یک بشقاب برداشته و برای خودش غذا می کشید و می آورد سرچایش می نشست و ضمن اینکه داشت کارش را می کرد غذایش را هم می خورد. بعد از غذا هم هرکس بشقابش را سر جای اولش می گذاشت. اگر آدم نمی شناخت نمی فهمید کی رئیس جمهور است و کی نخست وزیر است.<sup>۳</sup>

غذای ایشان اغلب نان و ماست بود. اگر میوه ای می آوردند، تأکید می کردند اول دیگران بخورند و بعد خودشان بخورند... در ماه رمضان افطاری و سحری را با ما (در دفتر) می خوردند. و من یادم هست ایشان همیشه ۵ عدد خرما می خوردند. سؤال کردن چرا همیشه

۵ عدد خرما می‌خورید؟ جواب می‌داد: چون در زندان جیره غذای من ۵ عدد خرما بوده این برای من یک عادت شده است.<sup>۴</sup>

برادر دیگری از جلوگیری آن شهید از هزینه کردن بیت‌المال برای تعویض موکت کف اتاق نخست وزیری می‌گوید و دیگری از تقسیم پنج پرس غذا در رستوران برای هشت نفر از مسئولین همراه شهید در بازگشت از سفر کردستان.

خانه محقر و کوچک رجایی که در زمستانهای سرد سالهای اول پیروزی انقلاب اسلامی همچنان با کرسی گرم می‌شد و چند زیرانداز و پتوی ساده داشت، هرگز از یاد دوستداران او نخواهد رفت. هنگامی که تصاویری از خانه رجایی و زندگی ساده او از سپای جمهوری اسلامی ایران پخش شد، اشک شوق در چشمان هر بیننده‌ای حلقه زد و مردم محروم از داشتن چنین رئیس‌جمهوری به خود بالیدند.

او به راستی و بدون ریا از هرگونه تشریفات زاید و غیر ضروری متفر بود و با قاطعیت از آن جلوگیری می‌کرد.

شهید رجایی اجازه نمی‌داد که کسی برایش در ماشین را باز کند. مثلاً یک‌بار که این کار راجلوی او انجام دادند، خودش در را بست و دوباره باز کرد و گفت: برای من از این کارها نکنید.<sup>۵</sup> دکتر منافی عضو کابینه شهید رجایی می‌گوید:

یادم هست در سفری که با هم به کرمان رفته بودیم، زیر هواپیما فرش پهن کرده بودند و گروه تشریفات ارتش را وسط آفتاب نگه داشته بودند. وقتی ایشان پایین آمده و گروه تشریفات را دیدند، بلافاصله گفتند: «اگر اینطور باشد بر می‌گردم و اصلاً اینجا توقف نمی‌کنم... شما اینها را آورده‌اید زیر آفتاب گرم نگه داشته‌اید که برای آدمی مثل من تشریفات انجام دهند، مگر من که هستم؟» بعد مردم ریختند و ایشان را سردست بلند کردند و بدون تشریفات بین مردم رفتند.<sup>۶</sup>

از مردم، با مردم، برای مردم

تمام وجود رجایی وقف مردم و آرمان‌های بلند امام امت بود. او همه چیز خود را از مردم می‌دانست و معتقد بود که «مردم ما را از زندان‌ها بیرون آورده» به این مسؤولیت‌ها گماردند. «به همین دلیل همواره سعی داشت در میان مردم باشد و لحظه‌ای از آنان جدا نمی‌شد. یک روز شهید رجایی بین مردم قرار گرفته بود و هرکسی او را به سمت خودش می‌کشید و نقل می‌کند که دو دست ایشان را از دو سمت می‌کشیدند. خودش می‌گوید: احساس کردم

دستم دارد کنده می‌شود. ولی می‌گویند مانع مردم نشوید، چون بدون دست می‌توان زندگی کرد اما بدون مردم نمی‌شود!<sup>۷</sup>

آری، بدین‌گونه است که او دولتمردی می‌شود که بر قلب‌های مردم حکومت می‌کند. او از مردم است و با مردم و برای مردم. به همین دلیل خود را متعهد به پاسخگویی به این مردم می‌داند. روزی فردی می‌آید و یقه ایشان را می‌گیرد و شروع می‌کند به داد و بی‌داد که نامه نوشته‌ام چرا جواب نداده‌ای؟ شهید رجایی هم به محافظینش اجازه دخالت نمی‌دهد و می‌گوید شما کنار بایستید!<sup>۸</sup> (تا آن مرد شرمند می‌شود و حرفش را به آرامی می‌زند و می‌رود)

خالصانه و برای خدا کار می‌کرد و در این راه از توهین‌ها و ناملاطیات و کارشکنی‌های بدخواهان و اهمل‌های نداشت. عاشق انقلاب و مردم بود و روزی هجده ساعت به طور خستگی‌ناپذیر کار می‌کرد و در مقابل، هیچ توقعی نیز نداشت.

ساعت ۵ بعد از ظهر بود. رجایی خسته و کوفته از کار روزانه به دفتر آمد، گفتم: خسته نباشید، گفت: خسته کسی است که به امید اجر و مزدی کار کند، کسی که برای اعتقادش کار کند خسته نمی‌شود. نه من که به جبران مزدی که قبلاً گرفته‌ام کار می‌کنم. گفتم: کدام مزد؟ گفت: انقلاب.<sup>۹</sup>  
مسئول دفتر شهید رجایی نقل می‌کند:

ایشان هفته‌ای سه بار شبانه به طور ناشناس در جنوب شهر به خیابان می‌رفت و از نزدیک وضع مردم را می‌دید. کمبودها را می‌دید و در اجتماعات شرکت می‌کرد.<sup>۱۰</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## صفا و صمیمیت

مردم کوچه بازار با ملاقات شهید رجایی او را از خود می‌دانستند و با دیدن او دست و پای خود را گم نمی‌کردند و به لرزش کلام دچار نمی‌شدند؛ چرا که رجایی را همان معلم بی‌پیرایه و باصفایی می‌یافتند که گوش شنوایی برای صحبت‌هایشان است و دست‌گره‌گشایی برای مشکلاتشان. یکی از همراهان شهید می‌گوید:

از مسجد جامع گرمسار بیرون آمدیم. پس از نماز مغرب و عشاء، به طرف سمنان می‌رفتیم. از مسجد که بیرون آمدیم، رجایی زودتر رفت. پیرمردی جلو مرا گرفت و گفت: وزیر آموزش و پرورش نبود؟ گفتم: چرا، گفت: اینکه مثل خودمان است. گفتم: مگر قرار بود غیر از ما باشد؟ مکی کرد و گفت: نه، مرد جوانی که در کنار ما ایستاده بود، گفت: باید به اینها کمک کنیم... اینها از خود ما هستند.

و بدین سان تنها، دیدن چهره صمیمی و با صفای رجایی، دل‌ها را می‌ربود و قلب‌ها را به تسخیر در می‌آورد و چقدر زبینه است که مسئولان و رؤسای جزء و کل نظام از این اسوه تعلیم و تربیت الگو بگیرند و صف خود را از مردم - که شهید رجایی به تبعیت از رهبرش آنان را ولی نعمت خویش می‌دانست - جدا نکنند و همانند آنان زندگی کنند.



### بر آستان معبود

مردان خدا با معبود خویش عهدی دارند ناگسستی. آنان در راز و نیازهای شبانه و نمازها و عبادات عاشقانه با خدای خویش آن گونه سخن می‌گویند که گویی جز عبادت و بندگی خداوند بزرگ هیچ دغدغهای دیگری ندارند.

شهید بزرگوار رجایی نیز یکی از این بندگان خالص و ناب خداوند بود که هیچ چیز را بر عبادت خداوند و نماز اول وقت ترجیح نمی‌داد. در بین مهم‌ترین کارها و جلسات مهم هرگاه وقت نماز فرا می‌رسید، اقدام به تعطیلی جلسه و برگزاری نماز جماعت می‌نمود. معتقد بود که اگر مهمترین موضوعات و امور به خاطر نماز و ایستادن در مقابل خدا کنار گذاشته شود، پس از ادای نماز با عنایت و لطف خداوند هر گرهی وجود داشته باشد به آسانی و سرعت باز خواهد شد. در انجام این مهم هیچ توجیهی را نمی‌پذیرفت و قاطعانه به آن عمل می‌کرد.<sup>۱۱</sup> بارها در جلسات هیئت دولت که بحث و مذاکره به جای حساس کشیده می‌شد و وقت نماز فرا می‌رسید بدون هیچ گونه تعارف، بحث را ناتمام می‌گذاشت و از جا بلند می‌شد و فوراً به اقامه نماز و ذکر خدا می‌پرداخت.<sup>۱۲</sup>

خود آن شهید در خاطره‌ای از دوران زندان ستمشاهی می‌گوید:

من قبل از ورود به اتاق شکنجه پیوسته دل به خدا می‌سپردم. آیاتی از قرآن تلاوت می‌کردم و دعاهای خاص می‌خواندم. کاملاً احساس می‌کردم وجودم یکپارچه مقاومت است. شلاقها و شکنجه‌ها و ضربات مشت و لگد تدریجاً بر بدنم بی‌خاصیت می‌شد. روزهایی بر من چنین می‌گذشت و من به همه آنها عادت کرده بودم که اگر روزی به سراغم نمی‌آمدند، آن روز رازیان دیده می‌پنداشتم که نکنند روی کردن من به خدایم کمرنگ شود.<sup>۱۳</sup>

و بدین گونه رجایی سخت‌ترین شکنجه‌ها را به وسیله عبادت خدا بر جان خویش آسان می‌کرد و خم بر ابرو نمی‌آورد.

در شرایط سخت زندان، با آن بدن نحیف و ضعیف علاوه بر روزه‌های واجب ماه رمضان، روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته نیز روزه مستحبی می‌گرفت. نماز اول وقت را نیز رعایت می‌کرد و دائم الوضو بود. نماز جماعت نیز برپا می‌ساخت و دیگران را نیز به آن تشویق می‌کرد. خواندن نماز شب به صورت مستمر، قسمت دیگری از عبادت او بود. شرح خطبه همام، خواندن قرآن و ادعیه نیز رشته عبادت او را تکمیل می‌کرد.<sup>۱۴</sup>

نقل می‌کنند که او ساعاتی از نیمه شب در دفتر نخست وزیری راه می‌رفته و می‌گریسته است. یکی از محافظانش در ریاست جمهوری تعریف می‌کند:

یک شب از نزدیک گوش ایستادم و دیدم که روی میز می‌کوبید و می‌گوید: «خدا یا مرا به این میز وابسته نکن، خدا یا مرا با این میز امتحان نکن.»<sup>۱۵</sup>

شهید رجایی با خدای خود پیمان بسته بود که پیش از خواندن نماز از خوردن غذا محروم باشد و اگر قبل از نماز، غذا بخورد فردای آن روز را روزه بگیرد. تازه از زندان آزاد شده بود. روزی با گروهی از دوستان به محلی خارج از شهر رفته بودیم و غذا به مقتضای طبیعت زودتر آماده شده بود و سفره پهن. وقتی از شهید رجایی خواستیم که سر سفره حاضر شود امتناع کرد و پس از مدتی با اکراه گفت: «اگر می‌خواهید من فردا روزه بگیرم، غذا بخورم. چون من با خدا عهد بسته‌ام هیچ‌گاه پیش از نماز، غذا نخورم و اگر خلاف آن را عمل کردم فردای آن روز را به تلافی و مجازات آن خلافی که مرتکب شده‌ام روزه دار باشم.»

### مهربان؛ اما قاطع

روح عاطفی و مهربان رجایی موجب نمی‌شد که با قاطعیت و سختی برای اجرای قانون نکوشد و مسائل را با تسامح و تساهل بگذارند. در صحنه سیاست بین‌المللی جریان حضورش در سازمان ملل و سخنرانی کوبنده و در عین حال منطقی‌اش تا مدتی بر سر زبان‌ها بود. به فرموده امام امت «این رجایی است که بر پست ریاست سوار شده و اجازه نداده که پست بر او غلبه کند.» او چنان در اجلاس سازمان ملل سخن گفت و به خوبی از عملکرد جمهوری اسلامی دفاع نمود که لیخند را بر چهره امام نشانند. با حضور عزتمندش در سازمان ملل و با نسان دادن آثار شکنجه بر روی بدنش به نمایندگان ۱۴۰ کشور جهان گوشه‌ای از مظلومیت

مردم مسلمان و خداجوی ایران اسلامی را در مقابل منش رژیم سفاک پهلوی که از سوی آمریکا حمایت می‌شد، نشان داد.

در بُعد داخلی اجرای عدالت، سخت‌مصر و کوشا بود. به هیچ وجه به کسی اجازه نمی‌داد از قوانین و مقررات به نفع شخصی خود سر باز زند و قانون را معطل گذارد. یکی از یاران شهید رجایی می‌گوید:

روزی در اوایل جنگ مأموری با استفاده از کارت دولتی، ۱۵ لیتر بنزین اضافی می‌زند که شهید رجایی با قاطعیت دستور پیگیری می‌دهد تا جایی که چند بار شخصاً برای تأدیب مأمور متخلف موضوع را پیگیری می‌کنند و دستور می‌دهند که چون این مأمور در قالب مأمور دولت این خطا را مرتکب شده، بایستی سخت‌مورد مؤاخذه قرار گیرد.<sup>۱۶</sup>

به راستی آیا رفتار شهید رجایی برای هر مربی، معلم، مسئول و مقامی در جمهوری اسلامی نمی‌تواند راهگشا باشد؟ در آخرین لحظات قبل از شهادت، راننده خود را از دادن موتور به فرزندش منع کرده بود.

آخرین لحظات بود. ساعت حدود دو و نیم بعد از ظهر ۸ شهریور را نشان می‌داد. شهید رجایی از ساختمان ریاست جمهوری پایین آمد. راننده ایشان نزدیک آمد و فرصت را مغتنم شمرد و گفت: «آقای رجایی! فرزندتان آقا... علاقه دارد یکی از این موتورها را گاهی سوار شود. چون اجازه نداشتیم، چند بار هم مانع شدیم و نخواستیم خلافی صورت گیرد. اگر موافق باشید اجازه دهید یکی از آنها را گاهی در اختیارشان بگذاریم که خواسته این نوجوان ارضاء گردد.» شهید رجایی با صراحت و با کمال قاطعیت گفت: «فلانی، مگر این موتورها مال پدر آقا... است که به آقا... اجازه سواری یکی از آنها را بدهم. اینها متعلق به سی و شش میلیون نفر است!» و بعد در پاسخ کسی که گفت: «پس اجازه بدهید از بیرون برای ایشان تهیه کنیم.» با لحن پدرانهای گفت: «بله، پسرم خواسته‌ای دارد و حق هم دارد، اما وقتی از این جلسه برگشتم در این مورد با هم صحبت خواهیم کرد.»

و او دیگر هیچگاه برنگشت. بیست دقیقه بعد جاننش را در راه حق و عدالت فدا کرد و به ملکوت اعلیٰ برگشود.<sup>۱۷</sup>

و اینک ماییم و راه رجایی. ماییم و آمال و آرزوهای عدالت‌محور او. ماییم و خاطرات رؤیا گونه شهید رجایی. مگر رجایی که بود؟ یک انسان به تمام معنی، یک فرشته‌خو که چند صباحی در بالاترین مقام اجرایی کشور قرار گرفت و سخت آزموده شد و چه زیبا از عهده امتحان برآمد.



امروز برخی مسؤولان و مدیران میانی و پایین دست رامی‌بینیم که چنان برسفرهٔ چرب‌بیت‌المال مسلمین و به فرمودهٔ مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام، چونان ستران تشنه از حقوق مردم می‌خورند و بی توجه به الگوهای چونان رجایی، تصویری از فقر و محرومیت - فقر فخرآفرین - ندارند و در فکر سفرهای خارجی و تفریحات جزیره‌ای و ثروت اندوزی و کاخ نشینی اند.

حاشا و کلاً که شهدا از آنان راضی باشند و شاید دور نباشد در روزی که یوم الحسابش می‌نامند، شهیدانی همچون رجایی را در صحنهٔ محشر ببینیم که با همان خلوص همیشگی راد بر اینان گرفته و سؤال کنند: شما پس از ما چه کردید؟ مگر ما آدم نبودیم؟ مگر ما نمی‌توانستیم آن گونه که شما خوردید و پوشیدید و کاخ ساختید و زر اندوختید زندگی کنیم؟ شما بر سفرهای که ما و امام راحل در این کشور پهن کردیم نشستید و همه چیز را به فراموشی سپردید؟! شما این رسم از که آموختید و بر کدام زنجیر آویختید؟

و باز می‌گوییم امروز جامعه ما تشنه و مشتاق تکرار الگوی رجایی است و این نیاز را با آرای میلیونی انتخابات شوراها و مجلس هفتم فریاد کرد. کسی چه می‌داند، شاید رجایی‌هایی در راه باشند، خدا نکند ما ظهور و حضور آنان را درک نکنیم و قدر نسناسیم و روزی دیگر سوگوار آنان باشیم! چنین مباد!

پی‌نوشتها:

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۸ شهریور ۸۳، ص ۹.
۲. ویژه، نامه روزنامه جمهوری اسلامی، شهریور ۱۳۶۱، ص ۱۹.
۳. ابرار، ۷۹/۶/۹، گفتگو با غلامعلی رجایی.
۴. همان، گفتگو با دکتر منافی، ۷۹/۶/۷.
۵. ابرار، ۷۹/۶/۹، مصاحبه با غلامعلی رجایی.
۶. ابرار، ۷۹/۶/۹.
۷. ویژه، نامه جمهوری اسلامی، شهریور ۶۳، ص ۹.
۸. ویژه، نامه جمهوری اسلامی، شهریور ۶۱.
۹. خاطره‌هایی که من از شهید رجایی به یاد دارم، عسکری راد، ص ۱۲۵، با تلخیص.
۱۰. همان.
۱۱. روزنامه جام جم، ۸۲/۶/۸، مقاله دولتمردی در قلب مردم.
۱۲. همان.
۱۳. ابرار، ۷۹/۶/۹، مصاحبه با غلامعلی رجایی.
۱۴. خاطره‌هایی که من از رجایی به یاد دارم، ص ۸۰.
۱۵. خاطره‌هایی که...، ص ۷۴ - ۷۵، با تلخیص.